

طبقه کارگر در مبارزه خود علیه بورژوازی برای اینکه بتواند به اهداف طبقاتی و تاریخی اش جامه عمل پوشد، باید بمثابة یک طبقه مجزا از همه طبقات دیگر، در یک حزب واحد طبقاتی سازمان یابد و به مارکسیسم-لنینیسم مسلح گردد. اما طبقه کارگر نمی تواند بمثابة یک طبقه متشکل گردد، به منافع طبقاتی خود آگاهی یابد و اهداف سترگ خود را عملی سازد مگر آنکه شناخت صحیحی از ماهیت طبقاتی احزاب و سازمانهایی که هر یک منافع طبقاتی معینی را نمایندگی می کنند کسب کرده باشد. این مساله در ایران بویژه از آنجهت حائز اهمیت است که علاوه بر سازمانهایی که آشکارا از منافع بورژوازی دفاع می کنند و سازمانهای اپورتونیست-فرمیست نظیر حزب توده و اکثریت، که ماهیت اینان نیز تاحدزیادی در میان طبقه کارگر افشاء شده است، تعداد زیادی از سازمانهای خرده بورژوا، که عمیقا آغشته به تفکرات عموم خلقی هستند، وجود دارند که خود را مدافع سوسیالیسم و دفاع از منافع طبقه کارگر معرفی می کنند. اما در واقع آنها نه مدافع سوسیالیسم علمی بلکه مدافع سوسیالیسم خرده بورژوائی هستند. برای اینکه طبقه کارگر بتواند به آگاهی طبقاتی دست یابد، افشای سوسیالیسم کاذب این سازمانها وظیفه ایست که در برابر هر سازمانی قرار دارد که حقیقتا از سوسیالیسم علمی و منافع طبقه کارگر دفاع می کند. نمونه تپیک یک چنین سازمانهایی راه کارگر است که سازمان ما تاکنون یک لحظه از افشای سوسیالیسم کاذب آن غفلت نکرده است. این سازمان، اخیرا طی مقاله ای در پنجاه و یکمین شماره نشریه خود به بهانه نقد مصوبات (شورای عالی) و سوء استفاده های اپورتونیستی از برخی واژه های نادقیقی که این سازمان در فرمولبندیهای برنامه بکار برده است، تلاش نموده به نقد برنامه و خط مشی «اقلیت» دست بزند، اما در هر گام ماهیت دیدگاههای عموم خلقی خود را بیشتر برملا کرده و درک مبتذل یک خرده بورژوا را از سوسیالیسم و دمکراسی بنمایش گذاشته است. راه کارگر در این نوشته خود مقدمتا مدعی می شود که اولاً-«اقلیت» سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرده است. ثانیاً-در همان حال مدعی می شود که «اقلیت» سوسیالیسم را بمثابة وظیفه ای فوری در دستور کار قرار داده است.

او می گوید: «این برنامه از یک طرف سوسیالیسم را از برنامه پرولتاریا در انقلاب حذف می کند، از طرف دیگر یک انقلاب سوسیالیستی را بمثابة وظیفه فوری در دستور برنامه همه ستمدیدگان قرار می دهد.»

اینکه چگونه ممکن است در آن واحد هم سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرد و هم اینکه آنرا بعنوان وظیفه ای فوری در دستور کار قرار دارد، تناقضی است که راه کارگر از همان آغاز با آن روبرو می گردد. اما این تناقض در برنامه «اقلیت» وجود ندارد، بلکه تناقضی است که از اپورتونیسم و سوسیالیسم دروغین منشاء می گیرد. راه کارگر برای اینکه چهره واقعی خود را بپوشاند و یک ژست رادیکال بخود بگیرد، قبل از هر چیز اعلام می کند که به سوسیالیسم معتقد است، در حالیکه «اقلیت» سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب خارج کرده است. اما هنگامیکه به بررسی برنامه «اقلیت» برای تحولات انقلابی-دمکراتیک و ضد امپریالیستی می پردازد، ماهیت سوسیالیسم دروغین خود را برملا می کند و می گوید برنامه تحولات انقلابی-دمکراتیک «اقلیت» برنامه تحولات سوسیالیستی است و «اقلیت» می خواهد سوسیالیسم را به عنوان وظیفه ای فوری در دستور کار قرار دهد. راه کارگر برای نشان دادن اینکه برنامه «اقلیت» هم سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف می کند و هم آن را بمثابة وظیفه ای فوری در دستور کار انقلاب قرار می دهد، به بخش وظائف فوری سیاسی برنامه استناد می کند. ببینیم در این بخش چه گفته شده است؟ در برنامه ما، در بخش وظائف فوری سیاسی گفته شده است:

«کمونیستهای کشورهای مختلف در راه اهداف نهائی مشترک خود که توسط غلبه شیوه تولید سرمایه داری در سراسر جهان معین شده است، ناگزیر از اتخاذ وظائف فوری غیر متشابه اند. زیرا سرمایه داری در تمام کشورها به یک درجه توسعه نیافته و در کشورهای گوناگون، سرمایه داری در محیط سیاسی و اجتماعی گوناگونی توسعه می یابد.

در ایران، جایی که سرمایه داری هم اکنون به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است، به سبب سلطه امپریالیسم، وابستگی اقتصادی و بقایای متعدد نظامات ماقبل سرمایه داری که موانع عمده ای بر سر راه پیشرفت اقتصادی و بسط کامل و همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب می شوند، ستم اقتصادی و

سیاسی که بر میلیونها تن از توده های مردم اعمال می شود و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ای که بمشابه جزء لاینفک روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته، توده وسیع مردم را در نا آگاهی و انقیاد نگاه داشته است، پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد.

- بدین جهت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن (بورژوازی وابسته) قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم و دمکراتیزه کردن جامعه را به منظور تسهیل شرایط برای گذار به سوسیالیسم وظیفه نخست و فوری خود قرار می دهد.»

راه کارگر از این بخش برنامه چنین نتیجه می گیرد:

«چنانکه می بینیم در این برنامه: ۱- اگرچه اعلام می شود سرمایه داری به شیوه مسلط تولید تبدیل شده است ولی این امر نقشی در تعیین وظائف انقلاب ندارد. چرا که موانع سیاسی و اقتصادی اجتماعی سوسیالیسم را از دستور انقلاب حذف کرده است. ۲- دمکراتیزه کردن جامعه، که وظیفه نخست و فوری انقلاب ایران است و بنابه خصلت عام خود هدف مشترک پرولتاریا و سایر اقشار خلق است، اقدامی است سوسیالیستی یعنی مترادف است با «برانداختن سلطه امپریالیسم»، برانداختن «سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم» (قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم).»

۳- دمکراسی سیاسی و فرمهای اقتصادی که مورد مطالبه وسیع ترین اقشار غیر پرولتری است، فاقد هر نوع برنامه مشخص و متمایز از درخواستهای سوسیالیستی است.»

راه کارگر که بنا به خصلت خرد بورژوائی و دیدگاه تماما عموم خلقی خود، نمی تواند درکی از سوسیالیسم علمی و برنامه پرولتاریا داشته باشد، نه در بخش حداکثر بلکه در بخش وظائف فوری سیاسی برنامه بدنال انقلاب سوسیالیستی می گردد و چون چیزی بنام انقلاب سوسیالیستی در این بخش نیافته است، فریاد برمی آورد که این برنامه «سوسیالیسم را از دستور انقلاب حذف کرده است.» راه کارگر از آنجائیکه فاقد درکی طبقاتی است و با سوسیالیسم علمی بیگانه است نمی تواند درک کند که برنامه پرولتاریا مشتمل بر دو بخش حداکثر و حداقل می باشد و در برنامه حداکثر پرولتاریاست که پس از مشخص نمودن شیوه تولید مسلط و مشخصه های اساسی تکامل اقتصادی، سرانجام در مورد ضرورت انقلاب سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا و خلاصه کلام هدف نهائی طبقه کارگر نتیجه گیری بعمل می آید. اگر راه کارگر می توانست این حقیقت را درک کند، آنگاه می دید که بر همین مبنا در بخش حداکثر برنامه سازمان ما پس از آنکه روند تکاملی شیوه تولید سرمایه داری بررسی گردید، مساله انقلاب اجتماعی سوسیالیستی نتیجه گیری می شود و سپس در بند ۸ گفته می شود:

«انقلاب اجتماعی پرولتاریائی با جایگزین کردن مالکیت اجتماعی به جای مالکیت خصوصی بروسائل تولید و مبادله و نیز تولید اجتماعی سازمان یافته و برنامه ریزی شده به نابرابری اجتماعی، استثمار انسان از انسان و تقسیم جامعه به طبقات پایان خواهد بخشید و بدین ترتیب تمام بشریت ستمدیده را آزاد خواهد کرد.» در بند ۹ برنامه نیز «شرط لازم برای انقلاب اجتماعی پرولتاریائی، دیکتاتوری پرولتاریا» اعلام می گردد.

راه کارگر این حقیقت را نفهمیده است و از آنجائیکه درک درستی از وظائف سوسیالیستی و دمکراتیک و تفاوت برنامه حداکثر و حداقل ندارد، در بخش حداقل برنامه به جستجوی سوسیالیسم پرداخته و چون چیزی نیافته است، باین نتیجه رسیده که «اقلیت» سوسیالیسم را از دستور کار انقلاب حذف کرده است. اما پرولتاریا علاوه بر برنامه حداکثر دارای یک برنامه حداقل است که خود از دو بخش تشکیل می گردد. در بخش نخست وظیفه سیاسی فوری طبقه کارگر توضیح داده می شود. در اینجا مشخص می گردد که دشمن عمده ای که باید فوراً سرنگون گردد کدام است؟ ماهیت طبقاتی این دشمن چیست؟ و رابطه طبقه کارگر با طبقات و اقشار دیگر چگونه است؟ در بخش دوم مطالبات عملی، فوری و مشخص اعلام می گردند.

براین اساس از آنجائیکه در ایران به علت سلطه امپریالیسم، وابستگی اقتصادی، وجود بقایای متعدد نظامات ماقبل سرمایه داری، عقب ماندگی اقتصادی، و دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته ای که توده مردم را در نا آگاهی و انقیاد نگاه داشته، شرایط عینی و ذهنی برای انجام فوری یک انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، در بخش وظائف سیاسی فوری پرولتاریا گفته شده است که «پرولتاریای ایران نمی تواند هدف فوری خود را انقلاب سوسیالیستی قرار دهد.»

بلکه مقدمات سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق جهت برانداختن این موانع و تسهیل شرایط

برای گذار به سوسیالیسم وظیفه نخست و فوری اعلام شده است. راه کارگر که هرگز نتوانست لزوم تقسیم برنامه پرولتاریا به برنامه حداکثر و حداقل را درک کند و به همان سنت ناردونیک‌های روسیه و تروتسکیست‌ها وفادار ماند، گذشته از اینکه در بخش وظیفه سیاسی فوری پرولتاریا به جستجوی انقلاب سوسیالیستی پرداخته است، این حقیقت را نیز نفهمیده است که در اینجا هدف از انجام وظیفه سیاسی فوری نه حذف سوسیالیسم از برنامه بلکه بالعکس تسهیل شرایط برای گذار هرچه فوری‌تر به سوسیالیسم است.

علاوه بر این راه کارگر تصویری کند که در هر کشوری که سرمایه‌داری به شیوه تولید مسلط تبدیل شده است، مستقل از اینکه سرمایه‌داری ایران باشد یا آمریکا، فرانسه، انگلیس غیره باید انقلاب سوسیالیستی را بعنوان وظیفه‌ای فوری در دستور کار قرار داد. این نیز بحث تازه‌ای نیست و مجادله‌نین و بلشویک‌ها با تروتسکی بر سر این مساله، بخشی از مبارزه کمونیست‌ها علیه یک چنین تفکرات نادرست و اپورتونیستی است. نه فقط در روسیه که سرمایه‌داری به شیوه تولید مسلط تبدیل شده بود، مقدمات یک انقلاب دمکراتیک در دستور کار قرار گرفت، بلکه در کشورهای اروپای شرقی نیز همین مساله مطرح بود. در حالیکه در تعدادی از این کشورها سرمایه‌داری به شیوه تولید مسلط تبدیل شده بود، با این وجود بنا به پیکرشته علل و عوامل عینی و ذهنی، در مرحله نخست، انقلاب دمکراتیک و جمهوری دمکراتیک خلق در دستور کار قرار گرفت.

اما این بخش از گفته‌های راه کارگر را نباید جدی گرفت. راه کارگر فقط بخاطر رادیکال‌نمائی از انقلاب سوسیالیستی سخن می‌گوید، ماهیت اپورتونیستی دیدگاه راه کارگر و درک این سازمان از سوسیالیسم، در همین جا و بهنگامی آشکار می‌گردد که بلافاصله می‌افزاید «دمکراتیزه کردن جامعه که وظیفه نخست و فوری انقلاب ایران است و بنا به خصلت عام خود هدف مشترک پرولتاریا و سایر اقشار خلق است، اقدامی است

سوسیالیستی یعنی مترادف است با «برانداختن سلطه امپریالیسم» برانداختن «سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم» «قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم»

راه کارگر در این جملات «گهربار» خود، درک مبتذل و عموم‌خلقی خود را از سوسیالیسم ارائه می‌دهد و مدعی می‌شود که «برانداختن سلطه امپریالیسم» برانداختن «سلطه پایگاه اجتماعی امپریالیسم» و «قطع هرگونه وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم» مترادف

است با سوسیالیسم. حقیقتا که این «ابداعات» بکر و بی نظیر راه کارگر تحولی عمیق! در سوسیالیسم است! و کمونیست‌های سراسر جهان از این پس باید در درک خود نسبت به سوسیالیسم تجدید نظر کنند! مبارزه خلق‌های تحت سلطه علیه امپریالیسم و بخاطر برانداختن سلطه آن را «اقدامات سوسیالیستی» ارزیابی کنند و نتیجتاً جنبش‌های رهائی بخش و ملی را نیز جنبش‌های کمونیستی. کمونیست‌های ایران نیز باید بخود ببالند از اینکه چنین نوابغی در ایران ظهور کرده‌اند. افسوس که عمر مارکس، انگلس و لنین هم کفاف نکرد تا زنده بمانند و بفهمند که مبارزه خلق‌های کشورهای تحت سلطه بخاطر رهائی و استقلال و برانداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی، «اقدامی است سوسیالیستی»!!

اینهمه صغرا و کبری چینی راه کارگر علیه «اقلیت»، ادعای حذف سوسیالیسم از برنامه اقلیت از سوی این سازمان فقط بخاطر این بود که اثبات کند سوسیالیسم، مترادف الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، الغاء اقتصاد کالائی، برانداختن استثمار انسان از انسان نیست بلکه مترادف است با «برانداختن سلطه امپریالیسم». البته این سوسیالیسم نوع راه کارگری مستحق هر نامی، از جمله سوسیالیسم بورژوائی و خرده بورژوائی است مگر سوسیالیسم علمی.

راه کارگر تلاش بسیاری مبذول داشت تا از یکسو اثبات کند که در برنامه «اقلیت» سوسیالیسم از دستور کار خارج شده است، و از سوی دیگر اثبات کند که سوسیالیسم به وظیفه‌ای فوری تبدیل شده است، اما سرانجام به جای همه اینها این حقیقت را اثبات نمود، که هنوز الفبای سوسیالیسم علمی را نمی‌فهمد و اقدامات بورژوا-دمکراتیک و ملی را به عنوان اقدامی سوسیالیستی جا می‌زند. سوسیالیسم علمی هیچگونه وجه تشابهی با سوسیالیسم ادعائی راه کارگر ندارد.

سوسیالیسم علمی می‌آموزد که «سوسیالیسم مستلزم الغاء قدرت پول، قدرت سرمایه، الغاء هرگونه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، الغاء اقتصاد کالائی،

و واگذاری زمین و کارخانه‌ها به زحمتکشان است که تولید بزرگ را (بجای تولید کوچک پراکنده) طبق یک نقشه عمومی سازمان دهند» (۱) و اینهمه ممکن نیست مگر آنکه مقدمات قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر قرار بگیرد، و دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا برقرار شود، تا مقاومت استثمارگران را درهم شکند و همه موانعی را که بر سر راه هدف بزرگ این طبقه قرار دارد، از میان بردارد. ما در اینجا لزومی نمی‌بینیم که بیش از این در مورد سوسیالیسم، بحث کنیم و یا وارد بحث دوفاز جامعه کمونیستی شویم، راه کارگر چنانچه زمانی تمایل داشت بفهمد سوسیالیسم یعنی چه؟ به نقد برنامه گونا اثر مارکس، آنتی دورینگ انگلس، ویا دولت و انقلاب لنین مراجعه کند.

راه کارگر شنیده است که سازمان ما عنوان می‌کند، بر انداختن قطعی سلطه امپریالیسم از ایران، قطع کامل وابستگی اقتصادی مستلزم گذار به سوسیالیسم و ایجاد مناسبات نوین سوسیالیستی است اما معنای این گفته‌ها را نفهمیده و چنین تصور کرده است که «بر انداختن سلطه امپریالیسم» و قطع وابستگی «اقدامی سوسیالیستی» است. در حالی که مساله سوسیالیسم یک چیز است، و مبارزه به خاطر بر انداختن سلطه امپریالیسم و قطع وابستگی چیز دیگر. این دو مترادف یکدیگر نیستند. چه بسیار کشورهایی که تحت سلطه نیستند، و از استقلال برخوردارند، اما مناسبات سرمایه‌داری بر آنها مسلط است و نه سوسیالیستی. نمونه کشورهای امپریالیست این حقیقت را به راه کارگر نشان می‌دهد.

از این گذشته، نمی‌توان از این حقیقت که در ایران بر انداختن قطعی سلطه امپریالیسم و پایگاه آن، قطع کامل وابستگی اقتصادی، مستلزم گذار به سوسیالیسم است، چنین نتیجه‌گیری کرد که فقط در سوسیالیسم است که می‌توان علیه امپریالیسم و سلطه آن مبارزه کرد، ویا در جمهوری دموکراتیک خلق یعنی جایی که دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار می‌گردد، نمی‌توان در این جهت مبارزه کرد. خیر در جمهوری دموکراتیک خلق نیز می‌توان و باید، همانگونه که در برنامه سازمان ما آمده است، با اتخاذ یکرشته تدابیر اقتصادی و سیاسی، علیه امپریالیسم، پایگاه اجتماعی آن و سلطه آن مبارزه کرد، هرچند که حل قطعی مساله مستلزم گذار به سوسیالیسم است، بهمین علت است که در برنامه سازمان ما گفته شده است «... . برقراری جمهوری دموکراتیک خلق را در جهت بر انداختن سلطه امپریالیسم و پایگاه اجتماعی آن ...» یعنی برنامه فقط جهت گیری حل مساله را در نخستین مرحله انقلاب نشان می‌دهد، و حل قطعی آنرا موکول به گذار به سوسیالیسم می‌نماید. بیهوده نیست که سازمان ما پیوسته بر مساله گذار بلاوقه، از نخستین مرحله به دومین مرحله انقلاب تاکید کرده است و هیچ دیوار چین و دره ژرفی میان این دو مرحله پروسه واحد انقلاب قائل نیست، و هرگونه گسست در این روند را به مثابه شکست انقلاب ارزیابی می‌کند. اینکه این گذار بلاوقه از نخستین مرحله به دومین مرحله آن که گذار به سوسیالیسم است، چگونه تضمین شده است، در همان و طائف فوری سیاسی پرولتاریا، و مطالبات مشخص و فوری قرار دارد. اساس این تضمین در استقرار دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و دهقانان، ایجاد دولتی از طراز نوین، برقراری دموکراسی توده‌ای و اقدامات و مطالبات مشخص فوری در جهت دموکراتیزه کردن اقتصاد کشور و مبارزه علیه امپریالیسم است، یعنی همان مسائلی که بازهم مورد اختلاف ما با راه کارگر است، و این سازمان، آنها را نیز بمتابه اقداماتی سوسیالیستی ارزیابی می‌کند. راه کارگر علاوه بر اینکه مدعی شده است، مبارزه در جهت بر انداختن سلطه امپریالیسم، پایگاه اجتماعی آن، و قطع هرگونه وابستگی، در جمهوری دموکراتیک خلق «اقدامی است سوسیالیستی» تلاش کرده است تا در بخش مطالبات عملی، فوری و مشخص برنامه سازمان ما نیز چیزهایی از سوسیالیسم بیابد، و «اقلیت» را متهم سازد که در نخستین مرحله انقلاب قصد معمول داشتن سوسیالیسم را دارد. راه کارگر به جمهوری دموکراتیک خلق که دولتی از طراز نوین است، به مصادره و ملی کردن صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی، ملی کردن بانکها و شرکتهای بیمه، و به کنترل شوراها اشاره می‌کند و سپس سوال می‌کند اگر اینها «سوسیالیسم نیست، پس سوسیالیسم چیست؟» .

ما پیش از این به راه کارگر نشان دادیم که سوسیالیسم چیست؟ بنابراین نیازی به تکرار گفته‌های پیشین نیست. در اینجا تنها به بررسی این مساله می‌پردازیم که هیچیک از اقداماتی که راه کارگر در اینجا به آنها اشاره می‌کند، به معنای معمول داشتن سوسیالیسم نیست. نخستین مساله همانا اختلاف دیرینه ما با راه کارگر بر سر این مساله است که آیا خرید کردن ماشین دولتی بورژوازی شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی از جمله انقلاب

دمکراتیک توده‌ای ایران و دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان است. یا فقط انقلاب سوسیالیستی؟ بعبارت دیگر آیا در انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران باید ماشین دولتی بورژوازی درهم شکسته شود، و یک دمکراسی توده‌ای برقرار گردد، یا ماشین دولتی بورژوازی دست نخورده باقی بماند و تنها به بیک دمکراسی پارلمانی بورژوازی قناعت شود؟ راه کارگر پاسخ می‌دهد تنها در یک انقلاب سوسیالیستی باید از درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی سخن بمیان آورد، چرا که درهم شکستن ماشین دولتی «اقدامی است صد در صد سوسیالیستی» او می‌گوید: «در حقیقت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی در برنامه اقلیت چون سوسیالیسم سوء تفاهمی بیش نیست. از نقطه نظر ذهنیت پوپولیستی هجوم مشترک توده‌های خلق به ستونهای دولت بورژوازی در مراحل مقدماتی و تکوین قدرت نطفه‌های قدرت توده‌ای در شرایط اعتلای انقلاب، مساویست با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی. پوپولیسم با تبلیغ ایده‌هایی از این قبیل که دولت شورائی و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی در چارچوب انقلاب دمکراتیک و به‌همراه افشار غیرپرولتر تحقق پذیر است از یکطرف به توهم پراکنی در مورد ظرفیت این طبقات مشغول است، از طرف دیگر به ترویج مضمونی آنارشیستی از مفهوم درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی .»

راه کارگر که پیش از این خود را مدافع سوسیالیسم و طبقه کارگر معرفی می‌کرد، اکنون آشکارا به دفاع از ماشین دولتی بورژوازی، این ابزار ستم و سرکوب طبقه حاکمه برخاسته است. راه کارگر می‌گوید: این ادعا که وظیفه پرولتاریا در انقلاب ایران درهم شکستن ماشین دولتی است، اقدامی است آنارشیستی. به عبارت دیگر انقلاب ایران نباید از آن حدودی که برای بورژوازی پذیرفتنی است فراتر رود، از اینرو باید ماشین دولتی بورژوازی دست نخورده باقی بماند. راه کارگر سعی کرده است که به این اعتقاد اپورتونیستی خود پوشش تئوریک هم بدهد، لذا استدلال می‌کند که چون علاوه بر طبقه کارگر افشار غیر پرولتر نیز در انقلاب سهم و ذی نفعند و این افشار فاقد پیگیری پرولتاریا در مبارزه بخاطر دمکراسی هستند، لذا پرولتاریا باید به یک جمهوری بورژوازی پارلمانی رضایت دهد. این استدلال اساسا اپورتونیستی است. راه کارگر میخواهد از یک اصل درست نتیجه گیری غلط و اپورتونیستی کند. در این مساله جای کمترین شک و شبه‌ای نیست که طبقه کارگر پیگیرترین مدافع دمکراسی است. هیچ طبقه و قشر دیگری حتی رادیکال‌ترین بخش خرده بورژوازی پیگیری پرولتاریا را در دفاع از دمکراسی و مبارزه بخاطر آن ندارد. دلیل این امر نیز در این واقعیت نهفته است که میان دمکراتیسم پیگیر و ناپیگیری در دمکراتیسم رابطه مستقیمی با مساله مالکیت خصوصی وجود دارد. هر قشر و طبقه‌ای که از مالکیت خصوصی دفاع کند، نمی‌تواند مدافع پیگیر دمکراتیسم باشد، خرده بورژوازی انقلابی نیز از آنجائیکه در اساس از مالکیت خصوصی دفاع می‌کند، لاجرم در دمکراتیسم خودناپیگیر است. اما از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که خرده بورژوازی مخالف درهم شکستن ماشین دولتی است. واقعیت این است که افشار خرده بورژوازی نیز در ایران در معرض ستم وحشیانه دستگاه دولتی قرار دارند، منافع آنها نه در حفظ ماشین دولتی موجود نهادهای نظامی-بوروکراتیک آن، بلکه درهم شکستن و انحلال آنست. اما آنها خود به تنهایی قادر نیستند این ماشین دولتی را درهم شکنند، از این امر نتیجه نمی‌شود که آنها در انقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران که تحت رهبری طبقه کارگر به پیروزی خواهد رسید، نمی‌توانند سهمی و نقشی در این درهم شکستن ماشین دولتی داشته باشند، این «توهم پراکنی در مورد ظرفیت» خرده بورژوازی نیست، بلکه حقیقتی است که تنها اپورتونیست‌هایی می‌توانند آنرا انکار کنند. اصولا یکی از موضوعاتی که کارگران و دهقانان یعنی خرده بورژوازی را متحد می‌سازد، ستم این ماشین دولتی است و منافع هر دو در درهم شکستن این ماشین است. اساسا این خود شرط مقدماتی انقلاب خلقی ایران است. همانگونه که می‌دانیم در ایران بنا به یک رشته علل و عوامل عینی و ذهنی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان هدف فوری طبقه کارگر در دستور کار قرار ندارد. بلکه مقدمات انجام یک رشته تحولات انقلابی-دمکراتیک و ضدامپریالیستی در دستور انقلاب ایران قرار دارد. در این مرحله علاوه بر پرولتاریا، خرده بورژوازی نیز به این تحولات علاقمند و درنتیجه آن ذینفع است، اما بورژوازی بمعنای اخص کلمه نه تنها فاقد هرگونه رسالت و ظرفیت ترقی خواهانه و انقلابی است بلکه اساسا ارتجاعی و ضدانقلابی است. بنابراین نیروهای محرکه انقلاب را در مرحله کنونی آن کارگران و خرده بورژوازی تشکیل می‌دهند. این نیروها مجموعا خلق را تشکیل می‌دهند. هرکس که اندکی با مارکسیسم-لنینیسم آشنائی داشته باشد بخوبی میداند، مادام که طبقه کارگر باتفاق خرده بورژوازی متحد علیه دشمن مشترک و اهداف مشترک مبارزه می‌کند، هیچ صحبتی از سوسیالیسم نمی‌تواند در میان باشد. بنابراین هر چند انقلاب ایران در مرحله نخست یک انقلاب سوسیالیستی

نیست، اما یک انقلاب دمکراتیک توده‌ای، یک انقلاب خلقی واقعی است که در مرحله نخست آن قدرت سیاسی در دست کارگران خرده بورژوازی قرار خواهد گرفت، یعنی دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار خواهد شد. واقعیتی که سازمانهای خرده بورژوا نظیر راه کارگرو ایضا کومه‌له هرگز جرات، شهامت و صراحت آن را نداشته‌اند که به آن اذعان کنند. بنابراین انقلاب ایران از همان آغاز یک انقلاب خلقی واقعی است و اگر چنین است، شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی درهم شکستن ماشین دولتی است. سازمان ما تاکنون مکرر در پلمیک‌های خود علیه اپورتونیستها و عموم خلقی‌ها این مساله را بتفضیل مورد بحث قرار داده و نشان داده است بدون درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، توسط کارگران و دهقانان، بدون تسلیح عمومی خلق و اعمال حاکمیت توده‌ای از طریق شوراهای، هیچ صحبتی از انقلاب خلقی واقعی ایران نمی‌توان بمان آورد. این مساله تنها مورد ادعای ما نیست بلکه سالها پیش، لنین نیز این مساله را که درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی است مورد بحث قرار داده است. او در اثر خود «دولت و انقلاب» به بحث پیرامون این مساله می‌پردازد و خودهای اپورتونیستی امثال راه کارگر را افشاء می‌کند، لنین نخست بخشی از نامه کارل مارکس به کوگلمان رادر ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ نقل می‌کند: «اگر تو نظری به فصل آخر کتاب «هیجدهم برومر» من بیفکنی خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام میدارم: برخلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دستی به دست دیگر داده نشود بلکه درهم شکسته شود . . . و همین نکته هم شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی را در قاره تشکیل می‌دهد و این درست همان چیز است که رفقای پارسی قهرمان ما در انجامش می‌کوشند.» سپس درباره مساله «انقلاب خلقی واقعی» به بحث می‌پردازد. او برای اینکه کنه نظر مارکس را در این مورد توضیح دهد و در برابر پلخا نفیست‌ها و منشویکها آنرا از تحریفات لیبرالی مصون دارد، توضیح می‌دهد:

«ثانیا تذکر فوق العاده عمیق مارکس حاکی از اینکه انهدام ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی «شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی» است شایان دقت خاصی است. این مفهوم انقلاب «خلقی» از زبان مارکس عجیب بنظر می‌رسد و وجه بسا ممکن بود پلخانفیسست‌ها و منشویکهای روس، این پیروان استرووه که می‌خواهند مارکسیست خوانده شوند، این گفته مارکس را «اشتباه لفظی» اعلام نمایند. آنها مارکسیسم را مورد چنان تحریف لیبرال مآبانه بیمقداری قرار داده‌اند که برایشان جز تقابل بین انقلاب بورژوازی و انقلاب پرولتاری چیز دیگری وجود ندارد و تازه این تقابل را هم به شیوه بینهایت مرده و بیروحي درک می‌کنند.

اگر بعنوان مثال انقلاب های سده بیستم را در نظر گیریم، آنگاه البته باید هم انقلاب پرتغال و هم انقلاب ترکیه را بورژوائی بدانیم. ولی نه این و نه آن هیچیک انقلاب «خلقی» نیست زیرا توده خلق، اکثریت عظیم آن نه در این و نه در آن انقلاب بطور فعال، مستقل و باخواست‌های اقتصادی و سیاسی خود برآمد مشهودی نداشته‌اند. برعکس، انقلاب بورژوازی سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روس، با آنکه دارای آن کامیابیهای «درخشانی» که گاهی نصیب انقلاب‌های پرتغال و ترکیه شده است نبود، مع الوصف بدون شک انقلاب «خلقی واقعی» بود زیرا توده خلق، اکثریت آن یعنی ژرف ترین «قشرهای پائینی» جامعه که پشتشان در زیر فشار ستم و استثمار دوتا شده بود، مستقلا برآمد می‌کردند و در تمام جریان انقلاب مهر و نشان خواست‌های خود و تلاشهای خود را که هدفش بنای جامعه نوینی بسبک خو بجای جامعه منهدم شونده بود باقی گذارده‌اند .

در هیچیک از کشورهای قسمت قاره اروپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نمی‌داد. انقلاب «خلقی» یعنی انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش جلب نماید، فقط وقتی می‌توانست آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را دربرگیرد. در آن زمان این دو طبقه بودند که «خلق» را تشکیل می‌دادند. دوطبقه نامبرده را این موضوع متحد می‌سازد که هر دوی آنها به توسط «ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی» در معرض ستم، فشار و استثمار قرار گرفته‌اند. خرد کردن این ماشین و در هم شکستن آن، اینست آنچه که منافع واقعی «خلق»، منافع اکثریت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را دربردارد، این است «شرط مقدماتی» اتحاد آزادانه دهقانان تهي دست با پرولتارها و بدون چنین اتحادی دمکراسی پایدار نبوده و اصلاحات سوسیالیستی محال است.

بطوریکه می‌دانیم کمون پاریس هم که در نتیجه یکرشته علل داخلی و خارجی به هدف نرسید، برای تحصیل یک چنین اتحادی راه خود را هموار

می کرد.

بنابراین، وقتی مارکس از «انقلاب واقعا خلقی» سخن می گفت، بدون اینکه به هیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند (اودوباره این خصوصیات بسیار و مکرر سخن می گفت)، با دقتی هرچه تمامتر تناسب واقعی طبقات را در اکثر کشورهای قاره ی اروپا در سال ۱۸۷۱ در نظر می گرفت. از طرف دیگر، مدلل می نمود که «خردکردن» ماشین دولتی آنچیزیست که منافع کارگران و دهقانان ایجاب می کند و آنها را بایکدیگر متحد می سازد و درمقابل آنها وظیفه مشترکی قرار می دهد که عبارت است از برانداختن «انگل» و تعویض آن با یک چیز تازه . «

می بینیم که با اعتقاد لنین نیز بکار بردن عبارت «انقلاب خلقی واقعی» از سوی مارکس یک «اشتباه لفظی» نبوده و «انقلاب خلقی واقعی» در اینجا انقلابی است که «هم پرولتاریا و هم دهقانان» یعنی کارگران و خرده بورژوازی را در برگیرد. «در آن زمان این دوطبقه بودند که «خلق» را تشکیل می دادند.» و برخلاف تحریفات اپورتونیستی راه کارگر، کارگران و دهقانان را این نکته متحد می سازد: «که هر دوی آنها به توسط ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی، در معرض ستم، فشار و استثمار قرار گرفته اند. خردکردن این ماشین و درهم شکستن آن - اینست آنچه که منافع واقعی

«خلق» منافع اکثریت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را دربردارد.» لنین مجددا تاکید می کند: «وقتی مارکس از «انقلاب واقعا خلقی» سخن می گفت بدون اینکه بهیچوجه خصوصیات خرده بورژوازی را فراموش کند (اودر باره این خصوصیات بسیار و مکرر سخن می گفت) با دقتی هرچه تمامتر تناسب واقعی طبقات را در اکثر کشورهای قاره ی اروپای سال ۱۸۷۱ در نظر می گرفت. و مدلل می نمود که «خردکردن» ماشین دولتی آن چیزییست که منافع کارگران و دهقانان ایجاب می کند و آنها را بایکدیگر متحد می سازد.» (تاکید

از ماست) اما از بدشمنی راه کارگر مساله بهمین جا ختم نمی شود که «خردکردن» ماشین دولتی چیزییست که منافع کارگران و خرده بورژوازی ایجاب می کند و آنها را بایکدیگر متحد می سازد، بلکه مهمتر از آن «درمقابل آنها وظیفه مشترکی قرار می دهد که عبارت است از

برانداختن انگل و تعویض آن با یک چیز تازه . « (تاکید از ماست) یعنی نه فقط خردکردن ماشین دولتی بورژوازی، بلکه

ساختن یک ماشین دولتی نوین، دولتی از طراز کمون. لابد مارکس و لنین هم دارای «ذهنیت پوپولیستی» بودند که تبلیغ می کردند «دولت شورائی و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی» (به همراه اقشار غیرپرولترا) ممکن است. لابد مارکس و لنین «پوپولیست» هم در مورد ظرفیت طبقاتی خرده بورژوازی «توهم پراکنی» می کردند و لابد مارکس و لنین هم به «ترویج مضمونی آنارشیستی از مفهوم درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی» مشغول بودند. منشویکهای راه کارگری که به تبعیت از منشویکهای اپورتونیست روسی، نظریه سه مرحله ای یا تئوری مراحل منشویکی را در انقلاب پذیرفته اند، در اینجا نیز از همان مشی اپورتونیستی منشویکی پیروی می کنند و به کارگران اندرز می دهند که مبادا باتفاق دهقانان در انقلاب، ماشین دولتی بورژوازی را درهم شکنند و بجای آن ماشین دولتی نوینی را سازمان دهید، این «توهم پراکنی پوپولیستی» است. راه کارگر تا بدانجا پیش می رود که اساسا مساله وجود شوراها را در یک انقلاب خلقی واقعی و در جمهوری دمکراتیک خلق منتفی می داند و می گوید شوراها بفرض هم که پدید آیند نمی توانند دوام بیاورند چرا که «درچارچوب دمکراسی، بورژوازی و ارتجاع از بیرون و تمایلات گوناگون طبقاتی از درون آنها را مضمحل و نابود می کند.» و نتیجه می گیرد: «دولت نوع کمون-که متناظر است با درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی- بدون سوسیالیسم مفهوم ندارد.»

ما با این عقیده کاملا موافقیم که دوام و بقا شوراها و اصولا دولت طراز نوین با گذار به سوسیالیسم مرتبط است و اساسا اینهمه دفاع ما از شوراها به این علت است که شوراها بقول لنین به بی دردترین شکل ممکن گذار به سوسیالیسم را تسهیل می کنند. بر همین مناسبت که ما استدلال می کنیم کسی که حقیقتا به گذار بلاوقفه از نخستین مرحله انقلاب به دومین مرحله آن معتقد باشد، نخستین شرطش این است که شوراها و دولت طراز نوین را بپذیرد.

لنین نیز بر این امر تاکید می کند و می گوید: «انتخابی شدن کامل تمام صاحبان مشاغل و قابل تعویض بودن آنها بدون استثناء در هر زمان و رساندن حقوق آنها به سطح عادی دستمزد یک کارگر - این اقدامات دمکراتیک ساده و «بخودی خود مفهوم» که در عین اینکه منافع کارگران و اکثریت دهقانان را کاملا درخود جمع می کنند، در عین حال بمنزله پلی است که سرمایه داری را به سوسیالیسم می رساند. این اقدامات به تغییر ساختمان دولتی یعنی تغییر

صرفاً سیاسی جامعه مربوط است. ولی بدیهی است که اقدامات مزبور فقط وقتی دارای مفهوم و اهمیت خود خواهند بود که با اجرا و یا تدارک موجبات «سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان» یعنی با گذار از مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بروسائل تولید به مالکیت اجتماعی توأم باشد.» (۳)

بنابراین ایجاد دولت طراز نوین «وقتی دارای مفهوم و اهمیت» است که با «اجرا» و یا «تدارک» موجبات «سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان» و «گذار به مالکیت اجتماعی توأم باشد».

اما ما با نظر راه کارگر مبنی بر اینکه اصولاً بدون سوسیالیسم هیچ دولت طراز نوینی نمی‌تواند وجود داشته باشد، مخالفیم. این دولت می‌تواند وجود داشته باشد و اقداماتش همراه باشد با «تدارک» موجبات سلب مالکیت و «گذار به مالکیت اجتماعی» با چنین درکی است که لنین می‌گوید: «شوراها باید قدرت را بدست بگیرند، نه بخاطر ساختن یک جمهوری بورژوازی معمولی، نه بخاطر گذار بلاواسطه به سوسیالیسم. این کار را نمی‌توان کرد. پس هدف چیست؟ شوراها باید قدرت را بدست بگیرند تا اینکه اولین گامهای مشخص

راه سوی این گذار بردارند. گامهایی که می‌توان و باید انجام داد.» (۴) (تاکیدها از ماست)

وی سپس بعنوان چنین گامهایی از ملی کردن زمین، ملی کردن سندیکاها، ملی کردن بانکها، کنترل و مالیات تصاعدی نام می‌برد.

راه کارگر یکسره مارکسیسم-لنینیسم را تحریف می‌کند و می‌کوشد ذهن کارگران را از استقرار بلاواسطه حکومت شورائی منحرف سازد. او فیلسوف منشانه به کارگران اندرز می‌دهد که مبدا باتفاق دهقانان و هنگامی که هنوز صحبت از استقرار دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی در میان است، در پی استقرار حکومت شورائی و دولتی از طراز نوین باشید، این «توهم پراکنی پوپولیستی» است. این «آنارشیزم» است.

اما هر کارگر آگاه ایرانی بخوبی می‌داند که این درست همان دستورالعملی است که منشویکهای روسی نیز خطاب به کارگران صادر می‌کردند.

راه کارگر که خوب بلد است در هر کجا که منافعش ایجاب می‌کند، از لنین نیز نقل قول بیاورد، بر سر این مهم ترین مساله بکلی فراموشکار می‌شود، و از یاد می‌برد که لنین نه در ۱۹۱۷ بلکه در ۱۹۰۵ از استقرار حکومت شورائی در روسیه دفاع نمود و گفت: «... از نظر سیاسی، شورای نمایندگان کارگران را باید به مثابه نطفه حکومت انقلابی موقت در نظر گرفت. من فکر می‌کنم که شورا باید هر چه زودتر خود را حکومت انقلابی موقت تمام روسیه اعلام کند، یا باید حکومت انقلابی موقت را ایجاد کند...» (۵)

لنین در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه از این نقطه نظر دفاع می‌کند که شورا خود را هر چه سریعتر حکومت انقلابی موقت سراسر روسیه اعلام کند، اما هشتاد و سه سال بعد افرادی در ایران پیدا شده‌اند که خیلی هم تمایل دارند نام «لنینیست» بر خود بگذارند، اما این نظر انقلابی لنین را «توهم پراکنی پوپولیستی» و «آنارشیزم» می‌خوانند.

بنابراین تلاش راه کارگر مبنی بر اینکه درهم شکستن ماشین دولتی رادر انقلاب خلقی واقعی ایران منتفی بداند، در همه جا عبث و بیهوده از کاردرمی‌آید. اینک دیگر قضاوت با خواننده است، که ببیند آیا مارکس و لنین و «اقلیت» که خود را پیرو نظرات آنها می‌داند، و به تبلیغ و ترویج نظرات آنها می‌پردازد، پوپولیست و آنارشیزم است، یا راه کارگر اپورتونیست؟ آیا مارکس و لنین حق داشتند که می‌گفتند درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی «آن چیزی است که منافع کارگران و دهقانان ایجاب می‌کند و آنها را بایکدیگر متحد می‌سازد و در مقابل آنها وظیفه مشترکی قرار می‌دهد که عبارت است از برانداختن انگل و تعویض آن بایک چیز تازه» یا راه کارگر که آنها را «توهم پراکنی» . «پوپولیستی» معرفی می‌کند؟

راه کارگر گذشته از اینکه بادرهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی در نخستین مرحله انقلاب ایران مخالف است و آنها «اقدامی صد در صد سوسیالیستی» می‌داند که فقط باید در یک انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا از آن سخن بمیان آورد، در برنامه سازمان ما برای تحولات فوری انقلابی-دمکراتیک و ضد امپریالیستی، چیزهای دیگری از «اقدامات سوسیالیستی» یافته است!

او برای نشان دادن این «اقدامات سوسیالیستی» به «ملی کردن کلیه صنایع متعلق به بورژوازی بزرگ. انحصارات امپریالیستی، موسسات و نهادهای مذهبی» «ملی کردن بانکها و تمرکز آنها در یک بانک واحد» «ملی کردن شرکتهای بیمه و تمرکز آنها در یک موسسه واحد» «ملی کردن موسسات

ارتباطی و حمل و نقل بزرگ» «ملی کردن تجارت خارجی» و بالاخره «کنترل شوراهای کارگری بر تولید در کلیه صنایع، کارخانه‌ها و موسسات» اشاره می‌کند. آیا حقیقتاً می‌توان این اقدامات را در برنامه مطالبات فوری ما سوسیالیستی ارزیابی نمود؟

پاسخ منفی است. چراکه در یک جمهوری دمکراتیک خلق بمثابه هدف فوری پرولتاریای انقلابی ایران، جائیکه دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و دهقانان اعمال می‌گردد، مطالبات فوق الذکر، اقداماتی انقلابی-دمکراتیک محسوب می‌گردند، هرچند که این اقدامات شرایط را برای گذار به سوسیالیسم تسهیل می‌کنند، اما انجام آنها هنوز بمعنای تغییر درمناسبات موجود نیست. بنابراین نمی‌توان آنها را اقداماتی سوسیالیستی معرفی نمود. یک دولت انقلابی-دمکراتیک می‌تواند و باید زمین را ملی کند، صنایع و موسسات بزرگ صنعتی و مالی و تجاری را ملی نماید، کنترل کارگری را برتولید معمول نماید، اما هیچیک از این اقدامات به معنای تغییر درمناسبات سرمایه‌داری و معمول داشتن سوسیالیسم نیست. پیش از این اشاره کردیم و مجدداً تأکید می‌کنیم که پیش شرط هرگونه تغییر درمناسبات سرمایه‌داری، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریاست. راه کارگر اگر این ساده‌ترین و ویدیهی‌ترین اصل سوسیالیسم رادیک می‌کرد، هیچگاه بخود اجازه نمی‌داد که عنوان کند در جائیکه دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار می‌باشد، می‌توان از «معمول داشتن سوسیالیسم» سخن بمیان آورد. وانگهی کدامیک از بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی گفته اند که ملی کردن صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی، ملی کردن زمین، ملی کردن بانکها و غیره سوسیالیسم معنا می‌دهد، که راه کارگر می‌پرسد: اگر این سوسیالیسم نیست، پس سوسیالیسم چیست؟ مگر کم است نمونه‌هایی که صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ در کشورهای مختلف دولتی شده اند، بدون آنکه کوچکترین تغییری درمناسبات موجود پدید آید؟ ویا مگر خرده بورژوازی که بخاطر منافع طبقاتی خود علیه سرمایه‌های بزرگ مبارزه می‌کند واز ملی کردن صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی دفاع می‌نماید، ضد سرمایه، ضد مالکیت خصوصی و سوسیالیست است؟ خیر. ملی کردن سرمایه‌های بزرگ، ملی کردن صنایع و موسسات متعلق به بورژوازی بزرگ، انحصارات امپریالیستی و غیره فی‌نفسه، هیچ تغییری درمناسبات سرمایه‌داری پدید نمی‌آورد. این اقدامی است که در شرایط مشخص حتی خرده‌بورژوازی مدافع مالکیت خصوصی نیز از آن دفاع می‌کند.

به ملی کردن بانکها نگاه کنیم. آیا ملی کردن بانکها و تمرکز آنها در یک بانک واحد بخودی خود کوچکترین تغییری در مناسبات موجود درمناسبات مالکیت پدید می‌آورد؟ در اینجا نیز پاسخ منفی است.

لنین پیرامون این مساله می‌گوید: «درحقیقت امر ملی کردن بانکها که بهیچوجه یک پیشیز «صاحب مالی» را از وی نمی‌ستاند، کوچکترین اشکال فنی یا فرهنگی ندارد. . . فقط تجمع تمام بانکها در یک بانک واحد که بخودی خود حاکی از کوچکترین تغییری درمناسبات مالکیت نیست و بازهم تکرار می‌کنیم حتی یک پیشیز هیچ صاحب مالی را از وی نمی‌ستاند، امکان کنترل واقعی را می‌دهد. (۶) او همچنین توضیح می‌دهد: «فوایدی که از ملی کردن بانکها عاید تمام مردم می‌شود بسیار است و ضمناً باید دانست که نفع این عمل آنقدرها عاید کارگران نمی‌شود (زیرا کارگران بندرت با بانک سروکار پیدا می‌کنند) بلکه عاید توده دهقانان و کارخانه داران کوچک می‌شود.» (۷)

بنابراین ملی کردن بانکها نیز بخودی خود تغییری درمناسبات موجود پدید نمی‌آورد، واز اینرو اقدامی سوسیالیستی محسوب نمی‌گردد. اینکه راه کارگر تصور می‌کند ملی کردن بانکها از سوی حکومت انقلابی-دمکراتیک اقدامی سوسیالیستی محسوب می‌گردد، به درک خرده بورژوائی این سازمان از سوسیالیسم مربوط می‌گردد.

مساله کنترل شوراهای کارگری برتولید و کنترل توده‌ای بر توزیع را مورد بررسی قرار دهیم: این حقیقتی است که در شرایط مختلف و به درجات متعدد حتی دولتهای بورژوائی نیز کنترل را درزمینه تولید و توزیع معمول می‌کنند. جمهوری اسلامی در برابر چشمان راه کارگر قرار دارد. اغلب در دورانهای جنگ، دولتهای ارتجاعی توزیع و حتی تولید را کنترل می‌کنند. در اینجا کنترل حتی از سوی دولتهای ارتجاعی وجود دارد، اما بشکل ارتجاعی و بوروکراتیک آن. هر انسان اندک آگاهی این حقیقت را درک می‌کند که اگر دولتهای ارتجاعی کنترل را در شرایط مشخص معمول می‌کنند، یک دولت انقلابی-دمکراتیک که در جهت منافع توده‌های مردم گام برمی‌دارد، اساساً موظف است که چنین کنترلی را معمول کند و این کنترل برخلاف ادعای راه

کارگر اقدامی سوسیالیستی محسوب نمی‌شود، چرا که بخودی خود هیچ تغییری درمناسبات موجود پدید نمی‌آورد. راه کارگر این حقیقت را نمی‌تواند کتمان کند که حتی دولتهای بورژوائی کنترل ارتجاعی-بوروکراتیک را معمول می‌دارند، اما هنگامیکه صحبت برسر یک کنترل انقلابی-دمکراتیک است فریاد برمی‌آورد که این سوسیالیسم است.

لنین در همان اثر فوق‌الذکر خاطر نشان می‌سازد: «ممکنست این سوال پیش آید که آیا شیوه‌ها و اقدامات کنترل یک قضیه فوق‌العاده بغرنج و دشوار و آزمایش نشده و حتی مجهول نیست؟» و می‌گوید: «افسوس با همین استدلال است که می‌کوشند دهاتی جاهل بیسواد و زجرکش و نیز عامیانی را که به هر حرفی باور کرده و در هیچ نکته‌ای تعمق نمی‌ورزند بفریبند و قضیه را بدین نحو جلوه‌گر سازند. ولی درحقیقت امر حتی تزاریسم، حتی این «رژیم کهنه» نیز با تشکیل کمیته‌های صنایع جنگی نشان داد که از اقدام اساسی و شیوه اصلی کنترل و راه آن آگاه بوده است. . . . تمام کشورهای محارب . . . مدت‌هاست برای اجرای کنترل، یک سلسله اقداماتی پیش‌بینی و معین نموده، بموقع اجرا و آزمایش گذارده‌اند. . . . برای حکومتی که نام انقلابی-دمکراتیک را برسبیل سخره ردی خود نگذاشته باشد، کافی بود، در همان هفته اول تشکیل خود فرمانی درباره اجرای مهمترین اقدامات کنترل صادر کند. . . .» (۸) این خود نشان می‌دهد که امر کنترل بخودی خود در مناسبات مالکیت، درمناسبات سرمایه‌داری تغییری پدید نمی‌آورد، بلکه حکومت انقلابی-دمکراتیک با این اقدام جلو سودهای کلان سرمایه‌داران و غارتگریهای بی‌حدوحصر آنها را می‌گیرد. بهمین علت است که لنین تصریح می‌کند: «وظیفه امروز ما معمول داشتن» سوسیالیسم نیست بلکه اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران برتولید اجتماعی و توزیع محصولات است. . . .» (۹) «اینجاست که واقعا کنترل کارگری ضروری و ممکن است. اینست اقدامی که شما در صورتیکه خود را دمکرات و انقلابی می‌نامید باید بنام شورا آنرا عملی سازید و عملی ساختن آنها در ظرف یک از امروز تا فردا امکان‌پذیر است. این سوسیالیسم نیست.» (۱۰)

اما راه کارگر بنا به درک خرده‌بورژوائی اش از سوسیالیسم همچنان مصرانه تاکید می‌کند که کنترل شوراهای کارگری نیز که در زمره مطالبات مشخص و فوری برنامه ما آمده است، «سوسیالیسم» است.

بنابراین بر مبنای مباحثی که تاکنون صورت گرفت روشن می‌گردد که برخلاف ادعای راه کارگر، نه ملی کردن صنایع و موسسات بزرگ، نه ملی کردن بانکها و تمرکز آنها در یک بانک واحد و نه برقراری کنترل شوراهای کارگری برتولید و غیره که در زمره مطالبات مشخص و فوری برنامه ما آمده‌اند، هیچیک اقدامی سوسیالیستی محسوب نمی‌شوند، بلکه اقداماتی انقلابی-دمکراتیک محسوب می‌شوند که در نخستین مرحله انقلاب ایران، انجام آنها ضروری و فوری است و هر حکومتی که حقیقتا انقلابی و دمکرات باشد، باید آنها را عملی سازد.

ما در دفاع از این خط مشی این رهنمود لنین را نصب العین فعالیت خود قرار می‌دهیم که می‌گفت: «مادامیکه اکثریت قاطع اهالی به ضرورت انقلاب سوسیالیستی پی نبرده‌اند، حزب پرولتاریا بهیچوجه نمی‌تواند در کشور دهقانان خرده‌پا «معمول داشتن» سوسیالیسم را هدف خود قرار دهد. ولی سفسطه جویان بورژوا که در پس پرده‌ای از الفاظ «شبه مارکسیستی» پنهان شده‌اند، می‌توانند این حقیقت را وسیله توجیه سیاسی قرار دهند که موجب تعویق آن اقدامات فوری انقلابی خواهد شد که از لحاظ عملی موجباتش فراهم شده و غالبا هنگام جنگ بوسیله یک سلسله از دولتهای

بورژوازی عملی گردیده و برای مبارزه با قحطی و اختلال کامل و قریب الوقوع اقتصادی ضرورت مبرم دارد. در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانکها و سندیکاهای سرمایه‌داران یا بهرحال برقراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران و قس علیهذا که بهیچوجه معنایش «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست باید بی‌چون و چرا پافشاری بعمل آید و این اقدامات حتی الامکان از طریق انقلابی بموقع اجرا گذارده شود.»

(۱۱)

حال بگذار راه کارگر از جمهوری پارلمانی بورژوائی دفاع کند، و ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری دولت طراز نوین را بعنوان «اقدامی صد در صد سوسیالیستی» درانقلاب دمکراتیک توده‌ای ایران محکوم کند. بگذار راه کارگر ملی کردن صنایع بزرگ، ملی کردن بانکها، ملی

کردن تجارت خارجی و کنترل شوراهاى کارگرى برتوليد را که بمثابة اقداماتى انقلابى-دمکراتیک موجبات اجراى آنها درنخستين مرحله انقلاب ايران فراهم است و علاوه براین برای برداشتن گام بعدى به سوى سوسیالیسم ضرورى اند و شرایط را برای گذار به سوسیالیسم تسهیل مى کنند، اقداماتى سوسیالیستى معرفى کند و اجراى آنها را «معمول داشتن سوسیالیسم» بخواند.

بگذار راه کارگر مبارزه درجهت برانداختن «سلطه امپریالیسم» «پایگاه اجتماعى آن» و «قطع وابستگى» را «مترادف سوسیالیسم» بداند.

راه کارگر بدینطریق تنها ماهیت سوسیالیسم خرده بورژوائى اش رافاش و برملا کرده است.

راه کارگر هیچگاه از دیالکتیک و مارکسیسم چیزى نیاموخته و هرگز نخواهد آموخت. درک این سازمان از مساله دمکراسى نیز همین حقیقت را نشان مى دهد.

اکنون مدتی است که راه کارگر برای کتمان کردن این حقیقت که مدافع دمکراسى بورژوائى است، خود را مدافع «دمکراسى نامحدود» معرفى مى کند. این «دمکراسى نامحدود» تبلور مشخص خود را در پلاتفرم و برنامه این سازمان یافته است که وعده یک جمهورى پارلمانى بورژوائى را مى دهد که برتارک آن مجلس موسسان قرار گرفته است. يعنى همان دمکراسى محدود، سرودم بریده، محقر و فریبکارانه بورژوائى که بقول لنين: «ترکیبى از دمکراسى (نه برای مردم) و بوروکراتیسم (علیه مردم) است.» (۱۲) گویا که راه کارگر کلمه «نامحدود» را پس از دمکراسى با این هدف قرار داده است که دمکراسى محدود و بورژوائى را به عنوان دمکراسى کامل، وسیع و گسترده جا بزند. راه کارگر با چنین نگرشى به مساله دمکراسى تلاش نموده است که مخالفت «اقلیت» با جمهورى دمکراتیک پارلمانى و دفاع از دمکراسى کامل، وسیع، و پیگیر رادریک جمهورى دمکراتیک خلق، مخالفت با آزادیهای سیاسى و محدود کردن دامنه دمکراسى جا بزند. بنابراین او در ادامه بحث خود مى افزاید: «۳- دمکراسى سیاسى و رفرفهای اقتصادى که مورد مطالبه وسیع ترین اقشار غیر پرولتارى است فاقد هر نوع برنامه مشخص و متمایز از درخواستهای سوسیالیستى است» «پوپولیستها اساسا از خود آزادیهای بورژوائى نفرت دارند و مى کوشند دامنه آنها محدود کنند. نفى آزادیهای بی قید و شرط سیاسى در برنامه اقلیت، حذف مجلس موسسان، امتناع اقلیت از ارائه یک پلاتفرم مستقل برای دمکراسى درست از این دیدگاه است که ناشى مى شود. اقلیت بجای پلاتفرم مستقل دمکراسى، توده دمکرات را به پذیرش برنامه دولت شورائى فرا مى خواند. (۱۳)

پیش از این دیدیم که دقیقا درک پوپولیستى يعنى عموم خلقى و خرده بورژوائى راه کارگر از سوسیالیسم است که مطالبات انقلابى-دمکراتیک بخش حداقل برنامه ما را سوسیالیستى معرفى مى کند و این توهم را مى پراکند که گویا در جمهورى دمکراتیک خلق يعنى جاییکه دیکتاتورى انقلابى-دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار مى گردد و مناسبات کلائى هنوز بقوت خود باقى است، ملی کردن صنایع بزرگ، ملی کردن زمین، بانکها و غیره اقداماتى سوسیالیستى محسوب مى شوند. همین درک هموم خلقى، راه کارگر را در چنان ابهام و سردرگمى قرار داده که مدعى مى گردد «اقلیت فاقد هر نوع برنامه مشخص و متمایز از درخواستهای سوسیالیستى» برای «دمکراسى سیاسى و رفرفهای اقتصادى» است. حال آنکه برنامه مطالبات مشخص، عملى و فوری ما متمایز از برنامه حداکثر، جداگانه دربخش حداقل برنامه ارائه شده و خطوط کلی آن نیز به صورت یک پلاتفرم در سطح جنبش انتشار یافته است. این برنامه، خواستار یکرشته تحولات سیاسى و اقتصادى به منظور دمکراتیزه کردن حیات سیاسى و اقتصادى جامعه است که هم با توجه به مجموعه شرایط عینى و نیازهای لحظه کنونى جامعه عملى و قابل اجرا هستند و هم اینکه برای «برداشتن گام بعدى به جلو و عملى کردن سوسیالیسم» ضرورى اند. بنابراین اگر راه کارگر قادر نیست این برنامه عمل مشخص را درک کند، اشکال دربرنامه ما نیست بلکه به نگرش عموم خلقى این سازمان بازمى گردد که هنوز نمى تواند خط و مرز روشنى میان اقدامات دمکراتیک و سوسیالیستى ترسیم کند و برخى از مطالبات انقلابى-دمکراتیک برنامه حداقل سازمان ما را سوسیالیستى مى داند. همین نگرش عموم خلقى و فراطبقاتى در برخورد به مساله دمکراسى نیز خود را نشان مى دهد. راه کارگر هیچگاه این حقیقت را نفهمیده است که دمکراسى دارای معنا و مضمونى طبقاتى است. دریک جامعه طبقاتى سخن گفتن از «دمکراسى ناب» یا به گفته راه کارگر «دمکراسى نامحدود» حرفى پوچ و بی ربط است. دمکراسى متضمن دیکتاتورى است و دیکتاتورى متضمن دمکراسى. هیچیک نمى تواند بدون دیگری وجود داشته باشد. دمکراسى، محدود به منافع طبقاتى مشخص است. خواه دمکراسى

بورژوازی باشد یا دمکراسی پرولتری. با این تفاوت که دمکراسی بورژوازی، درست بخاطر منافع طبقاتی بورژوازی، دمکراسی محدود و سرو دم بریده، دمکراسی برای اقلیت استثمارگر و ستمگر است. در حالیکه دمکراسی پرولتری درست بخاطر منافع طبقاتی پرولتاریا، دمکراسی کامل، وسیع، پیگیر و گسترده برای وسیع ترین بخش توده هاست. بنابراین تنها می توان از دمکراسی طبقاتی سخن گفت و بر همین مبناست که لنین می گوید: «اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم، آنگاه روشن است که تازمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند، نمی توان از «دمکراسی خالص» سخن بمیان آورد، بلکه فقط میتوان از دمکراسی طبقاتی سخن گفت.» (۱۴) مساله باین شکل مطرح می گردد: دمکراسی برای چه طبقه ای؟ بقول لنین: «برای لیبرال صحبت از «دمکراسی» بطور اعم امری طبیعی است. ولی مارکسیست هرگز این سوال را فراموش نخواهد کرد که «برای چه طبقه ای» (۱۵) و نکته اصلی هم در همین جاست که راه کارگر تا سطح یک لیبرال نزول می کند و از دمکراسی «بطور اعم» صحبت می کند. او خود را مدافع «دمکراسی نامحدود» معرفی می کند اما توضیح نمی دهد که آیا این دمکراسی بورژوازیست؟ توده ایست؟ یا سوسیالیستی؟ و صریحا از پاسخ به سوال دمکراسی برای چه طبقه ای؟ طفره می رود. البته مطابق پلاتفرم جبهه دمکراتیک-ضدامپریالیستی که این سازمان در سطح جنبش ارائه داده است، روشن است که این دمکراسی همان است که برتارک آن مجلس موسسان قرار گرفته است، یعنی دمکراسی بورژوازی و آنقدر «نامحدود» است که اعمال حاکمیت توده ای را از طریق شوراها برسمیت نمی شناسد. درهم شکستن و برچیدن دستگاه بوروکراتیک را برسمیت نمی شناسد. اساسا شوراها را برسمیت نمی شناسد! این «دمکراسی نامحدود»، «ناب» و «خالص» بورژوازی است. راه کارگر که با مارکسیسم و دیالکتیک بیگانه است، همه چیز را «ناب» و «خالص» می بیند. یا انقلاب سوسیالیستی «ناب» یا انقلاب بورژوازی «ناب» یا دیکتاتوری تام و تمام پرولتاریا یا دیکتاتوری تام و تمام بورژوازی. بیپوده نیست که راه کارگر از طرح شعار دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی یعنی دمکراسی توده ای بعنوان وظیفه عاجل و فوری انقلاب ایران سرباز می زند و نتیجتا به دمکراسی «ناب» و «خالص» بورژوازی پناه می برد. در حالیکه مساله دمکراسی در ایران می تواند به شکل صریح و روشن زیر مطرح گردد: ما در مرحله نخست انقلاب بایک دمکراسی توده ای روبرو هستیم. این دیگر دمکراسی بورژوازی نیست اما هنوز دمکراسی پرولتری بمعنای اخص کلمه یعنی دمکراسی سوسیالیستی هم نیست. اگر دمکراسی بورژوازی، دمکراسی محدود برای اقلیتی محدود از ستمگران و استثمارگران و دیکتاتوری علیه کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان است، بالعکس دمکراسی توده ای، دمکراسی وسیع برای اکثریت عظیم مردم ایران، کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و دیکتاتوری علیه اقلیت ستمگر یعنی دشمنان خلق است. دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک خلق وسیعترین و کاملترین دمکراسی را برای وسیعترین بخش اهالی مردم ایران تامین خواهد کرد و در همان حال به اعمال دیکتاتوری علیه دشمنان خلق خواهد پرداخت. بر مبنای همین نگرش طبقاتی به مساله است که لنین می گوید: «برای اینکه ادعای لیبرال مابانه و کاذبانه کائونسکی به یک ادعای مارکسیستی و حقیقی بدل گردد باید گفته شود:

دیکتاتوری معنایش حتما محدود دمکراسی برای آن طبقه ای که دیکتاتوری را نسبت به طبقات دیگر عملی می نماید نیست ولی معنای آن حتما محو(ویا محدودیت بسیار زیاد که ایضا یکی از انواع محو است) دمکراسی برای طبقه ایست که دیکتاتوری نسبت به آن یا علیه آن عملی می گردد.» (۱۶) روشن است که چنین نگرشی به مساله دمکراسی با «دمکراسی نامحدود» راه کارگر اساسا متضاد است. بنابراین هنگامیکه راه کارگر دمکراسی بورژوازی را در برابر دمکراسی توده ای قرار می دهد واز آن بنام «دمکراسی نامحدود» دفاع میکند، درحقیقت مدافع محدودترین، سر و دم بریده ترین، جعلی ترین و سالوسانه ترین دمکراسی یعنی دمکراسی بورژوازی از کار درمی آید. راه کارگر با چنین درکی از دمکراسی «اقلیت» را متهم به پوپولیسم و نفرت از «آزادیهای بورژوازی» می کند. حقیقتا خنده آور است، سازمانی که هنوز قادر نیست مضمون طبقاتی دمکراسی را درک کند، و بر دمکراسی محدود بورژوازی نام «دمکراسی نامحدود» می گذارد، «اقلیت» را به «پوپولیسم» و نفرت از آزادیهای سیاسی متهم کند. هر فرد اندک آگاهی باین حقیقت واقف است که «اقلیت» پیگیرترین مدافع دمکراسی و آزادیهای سیاسی است. برنامه «اقلیت» بویژه آن بخش که به ضرورت تحولات عمومی دمکراتیک اختصاص یافته است بیان پیگیرترین دمکراسی و تحقق همه جانبه، کامل و پیگیر آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک توده هاست. مساله دفاع پیگیر ما از آزادیهای سیاسی یک مساله اصولی است، چرا که بدون این آزادیها طبقه کارگر نمی تواند به هدف نهائی خود دست یابد. برانداختن

دیکتاتوری عریان و استقرار یک حکومت دمکراتیک و انقلابی اولین و فوری ترین وظیفه پرولتاریاست، چرا که این طبقه تحت یوغ دیکتاتوری عریان نمی تواند مبارزه اش را بقدر کافی بسط دهد، سازمانهای توده ای خود را بنا نهد و تام و تمام به منافع طبقاتی خود آگاهی یابد. «مبارزه قطعی تمام طبقه کارگر علیه طبقه بورژوازی فقط تحت شرایط آزادی سیاسی امکانپذیر است و هدف نهائی آن مبارزه برای پرولتاریا، کسب قدرت سیاسی و سازماندهی یک جامعه سوسیالیستی است.» (۱۷)

بنابراین دقیقاً از زاویه منافع طبقه کارگر و ضرورت تام و تمام آزادیهای سیاسی برای دست یابی طبقه کارگر به هدف نهائی خود، ما پیگیرترین مدافع آزادی و دمکراسی هستیم. اما اختلاف ما با راه کارگردارین است که اولاً در ایران بورژوازی بنا به خصلت عمیقاً ارتجاعی و ضدانقلابی اش نه می تواند این آزادیها را بدهد و نه اساساً منافعش ایجاب می کند. خرده بورژوازی نیز بنا به سرشت متناقض خود قادر نیست پیگیرانه مدافع دمکراسی باشد، امروزه پیگیرترین نیروئی که قادر است و درضمن منافعش ایجاب می کند پیگیرانه از آزادی و دمکراسی دفاع کند، همانا پرولتاریاست: تنها پرولتاریاست که بنابه وضعیت طبقاتی خود دشمن تابه آخر پیگیر موسسات ضددمکراتیک است و پیگیرانه بخاطر تحقق آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک توده ها مبارزه می کند، چراکه بیش از همه طبقات از ستمگری سیاسی رنج می برد و بیش از همه طبقات از آزادیهای سیاسی نفع می برد. بنابراین پرولتاریا در اتحاد با توده خرده بورژوازی دمکرات باید قدرت سیاسی را به چنگ آورد و دمکراسی توده ای را که متضمن تحقق کامل و وسیع آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک است، برقرار سازد. در اینجا روشن می گردد که برخلاف ادعای راه کارگر «اقلیت» نه تنها از آزادیهای سیاسی نفرت ندارد بلکه مدافع پیگیر آنهاست. ادعای راه کارگر یک دروغ بیشرمانه و آشکار است. راه کارگر به دروغ متوسل می گردد تا مساله اساسی مورد اختلاف را کتمان کند. مساله اساسی مورد اختلاف در این است که آیا این آزادیهای سیاسی رابه پیگیرترین و کاملترین شکل ممکن پرولتاریا می تواند متحقق سازد یا بورژوازی؟ پاسخ ما این است که طبقه کارگر. اما راه کارگر این را نفرت از آزادیهای سیاسی می داند. ثانیاً- اختلاف ما با راه کارگر در این است که آیا انقلاب دمکراتیک توده ای ایران باید به تحقق آزادیهای سیاسی و یک جمهوری پارلمانی قناعت کند، یعنی در چارچوب یک دمکراسی بورژوائی باقی بماند یا اینکه باید از چارچوب دمکراسی بورژوائی فراتر رفت؟ راه کارگر از آنجائیکه مدافع دمکراسی محدود و سرودم بریده بورژوائی است، معتقد است که انقلاب ایران باید درگام نخست به یک دمکراسی بورژوائی، جمهوری دمکراتیک پارلمانی و مجلس موسسان قناعت کند. بهمین علت است که در پلاتفرم راه کارگر حتی کلامی هم از شوراها در میان نیست. اما ما بالعکس بر این اعتقادیم که تحقق «حقوق سیاسی خلق» و «آزادیهای سیاسی» ممکن نیست، مگر آنکه قدرت سیاسی دردست خلق یعنی کارگران و خرده بورژوازی شهر و روستا قرار گیرد و این قدرتی که دردست خلق قرار گرفته یعنی دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک، تنها می تواند یک دمکراسی توده ای باشد که طی آن توده مردم حاکمیت خود را از طریق شوراها اعمال می کنند و تسلیح عمومی خلق تضمین حفظ قدرت توده ایست. در اینجا دیگر دستگاه بوروکراتیک نظامی برچیده شده است و دمکراسی توده ای از محدوده دمکراسی بورژوائی فراتر رفته است. در اینجا است که آزادی عقیده و بیان، آزادی تشکل، آزادی مطبوعات، آزادی خلق درسازماندهی و هدایت امور عمومی و دولتی، حق مردم درانتخاب نمایندگان و مامورین دولتی و غیره بصورت شعار و حرف مفت در نمی آید بلکه امر خود توده های مردم می گردد که ابتکار عمل را در دست دارند، قوانین را خود تصویب می کنند، آنرا اجرا می نمایند، خود کنترل انجام امور را برعهده دارند و انتخاب شدگان در مقابل موکلین خود جوابگو هستند. پس در اینجا موسسات انتخابی، اصل انتخابی و تمامی آزادیهای سیاسی به کاملترین و پیگیرترین شکل ممکن به مرحله عمل و اجرا در می آیند. «موسسات انتخابی سر جای خود باقی می مانند، ولی پارلمانتاریسم بمثابه یک سیستم خاص و تقسیم کارمقننه و مجریه و برخورداری نمایندگان از یک موقعیت ممتاز دیگر در اینجا وجود ندارد.» در اینجا دیگر سروکار ما بایک جمهوری پارلمانی بورژوائی نیست بلکه با یک جمهوری دمکراتیک خلق و دولت طراز نوین سروکار داریم. راه کارگر که درکی از مارکسیسم و دیالکتیک ندارد، نمی تواند جهش را در پدیده های اجتماعی درک کند. نمی تواند «مراحل مختلف دمکراتیسم» و جنبه های مختلف اشکال آنرا بدرستی درک کند. از دیدگاه او تکامل بشکلی صاف و ساده در یک خط مستقیم و هموار صورت می گیرد. ابتدا جمهوری-دمکراتیک پارلمانی و مجلس موسسان، سپس جمهوری دمکراتیک خلق و سرانجام جمهوری سوسیالیستی. اما بقول لنین «انسان باید درکش از تاریخ، درک یک بچه مدرسه باشد که (قضیه) را

بدون «جهش» در نظر مجسم کند. که آنرا بصورت یک خط مستقیم که آهسته و پیوسته بطرف بالا در حرکت است ببیند. به این نحو که: ابتدا نوبت بورژوازی بزرگ لیبرال خواهد بود. کسب امتیازات جزئی از استبداد. سپس نوبت خرده بورژوازی انقلابی، جمهوری دمکراتیک و سرانجام نوبت پرولتاریا، انقلاب سوسیالیستی. (۱۹)

بر مبنای همین درک مبتذل است که راه کارگردین متری بودن دمکراسی بورژوائی یاوه سرائی میکند و می گوید «دمکراسی بورژوائی در رابطه با نظامات ماقبل سرمایه داری از جمله با همین ولایت ارتجاعی فقها کاملاً متری است.» این درست عین همان توجیحات حزب توده برای متری معرفی کردن اقدامات ارتجاعی-بوروکراتیک رژیم شاه در اوائل دهه چل است. اینکه بطور کلی واز یک دیدگاه تاریخی دمکراسی بورژوائی در رابطه با نظامات ماقبل سرمایه داری متری است، اینکه اشکال ستمگری نمی تواند بحال پرولتاریا یکسان باشد، چه ربطی به شرایط تاریخی کنونی و وضعیت مشخص ایران دارد که اولاً بورژوازی دشمن هرگونه دمکراسی است ثانیاً توده های مردم ایران نیز همانگونه که در انقلاب نشان دادند نه در پی جمهوری پارلمانی و مجلس موسسان بلکه در پی ایجاد حکومت شورائی و دمکراسی توده ای هستند. راه کارگرا این استدلال یک هدف را دنبال می کند و آن دفاع از جمهوری پارلمانی و دمکراسی بورژوائی است والا اگر جز این بود چه نیازی به این استدلال داشت که دمکراسی بورژوائی متری تر از نظامات ماقبل سرمایه داریست. این شیوه استدلال همه کسانی است که لیبرالیسم را جایگزین مارکسیسم می سازند. کائوتسکی نیز بهنگامیکه از مارکسیسم دست برداشت، به همین استدلال متوسل گردید. لنین نیز در پاسخ او گفت: «اگر کائوتسکی دهها صفحه را به «اثبات» این حقیقت تخصیص دهد که دمکراسی بورژوائی نسبت به اصول قرون وسطائی متری است و پرولتاریا حتماً باید در مبارزه خود علیه بورژوازی از آن استفاده کند، معنای آن فقط پرگوئی لیبرالی کسی است که کارگران را تحمیق می کند. نه تنها در آلمان متمدن بلکه در روسیه غیر متمدن نیز این حرف از بدیهیات، مقدماتیست . . . دمکراسی بورژوائی در عین اینکه نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی بشمار می رود، همواره دمکراسی محدود، سرودم بریده، جعلی و سالوسانه باقی می ماند (و در شرایط سرمایه داری نمی تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمارشوندگان و تهیدستان در حکم دام و فریب است.» (۲۰)

راه کارگزار این استدلال مارکسیستها که می گویند آزادیهای سیاسی بمنتهای درجه برای پرولتاریا سودمند است و جمهوری پارلمانی نسبت به موسسات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی محسوب می گردد، می خواهد چنین نتیجه گیری کند که در ایران نیز، جائیکه هم اکنون بورژوازی به یک طبقه عمیقاً ارتجاعی و ضدانقلابی تبدیل شده و خواه در دوران سلطنت و یا جمهوری اسلامی اش، ماهیت تماماً ضددمکراتیک خود را بنمایش گذاشته، جمهوری پارلمانی بورژوائی متریست. این در حقیقت استدلال کسی است که لیبرالیسم را جای گزین مارکسیسم می کند. مسائل اجتماعی را بدون جهش در نظر می گیرد، حرکت را در «یک خط مستقیم که آهسته و پیوسته بطرف بالا» می رود می بیند. این در واقع جایگزینی روشهای رفرمیستی بجای روشهای انقلابی، تلاش برای کتمان کردن ماهیت عمیقاً ارتجاعی جمهوری دمکراتیک پارلمانی در وضعیت مشخص کنونی و دست و پا کردن حیثیت ترقی خواهانه برای بورژوازیست. استدلال راه کارگر، استدلالی اپورتونیستی است. مارکسیسم می آموزد که در ایران نیز باید نه به عقب بلکه بجلو نگریست. نه دمکراسی بورژوائی بلکه دمکراسی توده ای، نه دیکتاتوری بورژوازی بلکه دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و دهقانان، نه جمهوری پارلمانی بلکه جمهوری دمکراتیک خلق و اعمال حاکمیت توده ای را از طریق شوراها و تسلیح عمومی خلق باید مد نظر قرار داد.

تنها در جمهوری دمکراتیک خلق، در یک دمکراسی توده ای، آزادیهای سیاسی نیز به پیگیریترین و کاملترین شکل آن تحقق خواهد یافت. بدون تردید هرکس که حقیقتاً دمکرات و انقلابی است یعنی از قدرت خلق، اعمال حاکمیت خلق و ابتکار عمل توده ای از طریق شوراها هراس ندارد، نه از دمکراسی بورژوائی بلکه از دمکراسی توده ای دفاع خواهد کرد و ما بعنوان مدافعین پیگیر دمکراسی، این توده دمکرات را به رغم تعجب و حیرت راه کارگر به پذیرش برنامه ای فرامی خوانیم که دمکراسی توده ای را برای مردم ایران به ارمغان خواهد آورد. اگر راه کارگر «دمکرات» هائی را سراغ دارد که از قدرت خلق، شوراها و اعمال حاکمیت توده ای هراس دارند، آنها نه دمکرات بلکه لیبرال اند. بنابراین تنها دفاع از دمکراسی توده ای، دفاع از دمکراسی پیگیر و آزادی سیاسی کامل محسوب می گردد. راه کارگر که بنا به درک عموم خلقی و فراطبقاتی اش قادر نیست خصلت طبقاتی دمکراسی

را درک کند، و بنام «دمکراسی نامحدود» از جمهوری پارلمانی و مجلس موسسان دفاع می کند، مدافع دمکراسی محدود، محقر و کاذب است، همانگونه که درک این سازمان از سوسیالیسم نوعی سوسیالیسم خرده بورژوائی، دولتی، ضدامپریالیستی است، درک آن از دمکراسی نیز درکی محدود، ناپیگیر و عموم خلقی است. طبیعی است که برنامه ما یعنی برنامه پرولتاریای انقلابی ایران در زمینه سوسیالیسم و دمکراسی اساسا متفاوت از چیزی باشد که راه کارگر به عنوان سوسیالیسم و دمکراسی ارائه می دهد. اگر ما برسر یک نکته در سراسر نوشته راه کارگر توافق داشته باشیم، همان اشاره ایست که این سازمان به اختلاف درک «اقلیت» و راه کارگر از سوسیالیسم و دمکراسی دارد. باید هم چنین اختلافی وجود داشته باشد. راه کارگر مدافع سوسیالیسم خرده بورژوائی و دمکراسی ناپیگیر خرده بورژوائی است. «اقلیت» مدافع سوسیالیسم علمی و دمکراسی پیگیر پرولتاریا .

منابع:

- ۱- جلد ۴۱ کلیات آثار لنین، صفحه ۱۷۷
- ۲،۳- دولت و انقلاب - لنین
- ۴- کنفرانس آوریل - لنین
- ۵- وظائف ما و شورای نمایندگان کارگران - لنین
- ۶،۷،۸- خطر فلاکت و راه مبارزه با آن - لنین
- ۹- راجع به وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر - لنین
- ۱۰- نخستین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان - لنین
- ۱۱- وظائف پرولتاریا در انقلاب ما - لنین
- ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - لنین
- ۱۳- نشریه راه کارگر شماره ۵۱
- ۱۷- گرایش قهقرائی در سوسیال دمکراسی روسیه - لنین
- ۱۸- دولت و انقلاب - لنین
- ۱۹- دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی - لنین